

تطبیق شخصیت‌های اساطیری/انثید و شاهنامه

محمد حسین رمضان‌کیایی*

استادیار دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، ایران

ایمان منصوب بصیری**

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۶، تاریخ تصویب: ۸۸/۹/۹)

چکیده

تطبیق مبانی اساطیری آثار حماسی جهان می‌تواند در شناخت هرچه بیشترشان مؤثر باشد، با این رویکرد است که شناخت وجوه عظمت شاهنامه فردوسی به عنوان یکی از برترین نمونه‌های حماسی جهان آسان‌تر شده و لایه‌های تودرتوی آن کتاب آشکارتر می‌شود. در مقاله حاضر، شاهنامه که نمونه‌ای از آثار حماسی غیر مصنوع است، با برترین نمونه حماسه کلاسیک مصنوع، یعنی انثید ویرژیل سنجیده شده است. در این سنجش کنار هم نهادن و مقایسه شخصیت‌های اصلی و حماسه‌ساز آن دو اثر و بیان شباهت‌ها و اختلافات اسطوره‌شناختی مد نظر است، اما در این سنجش، برای نشان دادن ابعاد گوناگون شخصیت‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده و وجوه بارز رفتار آنان در داستان، از قیاس یک به یک، یعنی برابر نهادن یک شخصیت از شاهنامه با شخصیتی دیگر از انثید پرهیز شده است، چرا که نمی‌توان شخصیت‌های اسطوره‌ای را که در حماسه ملتی ظهور می‌یابند با شخصیت‌های اسطوره‌ای ملتی دیگر با دقت برابر نهاد و از مطابقت کامل آن‌ها سخن راند، بلکه مقایسه خصایص یک شخصیت، برای مثال در شاهنامه از طریق دریافت عناصر هویت‌ساز او و تمییز آنها در شخصیت‌های گوناگون که با هم پیوند اسطوره‌شناختی دارند، در عرصه تحقیق رهگشایتر است. از این رو با توجه به ذوابعد بودن انثاس در انثید ویرژیل و این حقیقت که این قهرمان در زمان واحد مظهر شاه و پهلوان است، وجوه گوناگون وی با توجه به جنبه‌های نمادین در برابر عناصر هویت‌ساز قهرمانان شاهنامه قرار داده شده و عوامل افتراق و شباهت آنان مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: انثید، شاهنامه، انثاس، کیومرث، سیاوش، کیخسرو، رستم.

* تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۳۸، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: mkiaei@ut.ac.ir

** تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۳۸، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: imb103@yahoo.com

مقدمه

ویرژیل با نام کامل پوبلیوس ویرجیلیوس مارو در پانزدهم اکتبر سال هفتاد پیش از میلاد در اندس قریه‌ای نزدیک مانتوا زاده شد. خانواده او از طبقه متوسط زمین‌داران بودند و رفاه آنان سبب شد که شاعر با فراغ بال در شهرهای گوناگون به تحصیل بپردازد. وی مراحل نخست تحصیل را در کرمونا به پایان برد و پس از آن که در سال ۵۵ ق.م. جامهٔ مردانگی (Toga virilis) بر تن کرد، برای تکمیل تحصیلات عازم میلان و سپس رم شد. (کوالیا ۸)

شاعر در فنون بلاغت نزد اپیدیوس از استادان بزرگ زمان خویش به شاگردی پرداخت و در آن مکتب با اوکتاویانوس که بعدها با لقب آگوستوس امپراتور روم شد و مارکوس آنتونیوس که بر سر قدرت با اوکتاویوس به نبرد پرداخت، همراه بود. (باکیه لی ۳)

ویرژیل انثید را به منظور تدوین حماسهٔ رومیان، به سبک حماسهٔ یونانیان سرود و در آن جنبه‌های گوناگون ایلید و اودیسه را با هم آمیخت، اما این اثر او نیمه‌تمام ماند و شاعر پیش از آن که کتاب را آن طور که می‌خواست منقح سازد، در گذشت. (همان ۳)

شاهنامه به لحاظ حجم اثر به هیچ روی با انثید قابل قیاس نیست، چرا که بنا به تعریف ارسطو در باب حماسه، متن حماسی می‌باید از برههٔ زمانی خاص و نیز دربارهٔ موضوعی واحد سخن بگوید (ارسطو ۲۸). همانگونه که هومر تمام تلاش خود را در ایلید صرف جنگ تروا کرد. بنابراین تعریف ارسطو از حماسه، شاهنامهٔ فردوسی یک کتاب به حساب نمی‌آید، بلکه مجموعه‌ای از کتاب‌های حماسی است که شاعر آن‌ها را زیر نامی واحد گرد آورده است.

همین توضیح پیرامون دورهٔ زمانی که در شاهنامه و انثید روایت شده است، صدق می‌کند؛ از آن رو که ویرژیل بنا به تعریفی که ادب کلاسیک غرب از حماسه داشته، نمی‌توانسته است کتابی چون شاهنامه پدید بیاورد و داستان قوم خود را از آغاز آفرینش تا چند سده پیش از زمان خویش روایت کند.

وانگهی شاعر لاتین نیازی به این کار نمی‌دیده است، به این دلیل که در زمان او رومیان در اوج عظمت بودند و برای توجیه اعتلا و سلطهٔ خویش در پی حماسه می‌گشتند و این بر خلاف وضع فردوسی است که فرهنگ خود را عرصهٔ جولان ترک و تازی می‌دید.

با این مقدمه، باید در نظر داشت که سنجش شاهنامه با انثید، از لحاظ حجم اثر و طول زمان روایت، بر اساس مبادی متفاوت و رویکردهای دیگرگون حماسی صحیح نیست. بنا به محدودیت زمانی انثید، نمی‌توان به طور مستقیم از مبانی مشترک اسطورهٔ آفرینش در شاهنامه و انثید سخن به میان آورد. برای فهم این مطلب باید در نظر داشت که فرهنگ‌های یونان و

روم به مثابه دو امر متباین نیستند و در واقع چنان در هم ادغام شده و یکدیگر را تکمیل کرده‌اند که رومیان با توجه به وجود اساطیر تدوین‌یافته آفرینش در آثاری از جمله کتاب هزیود، نیازی نمی‌دیدند که از این مباحث در کتاب حماسی خود سخن بگویند، بلکه آنان این امر را به شاعرانی چون اوید واگذار کردند که در کتاب مسخ خود (*Metamorphoses*) اسطوره‌های یونانیان را به لاتین کامل و منقح سازد. (گاربارینو ۲) بدین قرار، برای مثال بخش نخست شاهنامه در باب آفرینش با آغاز مسخ اوید سنجیدنی است. به‌علاوه اسطوره برخلاف عصر فردوسی در سراسر زندگی رومیان جریان داشت و ایشان معابد با شکوه خدایان را در جای جای شهر می‌دیدند و برای نكوداشت فرزندان ژوپیتز قربانی تقدیم می‌کردند.

بنابراین مبانی مشترک اساطیری را باید در زمینه‌ای بررسی کرد که با تعریف ادب کلاسیک غرب از حماسه سنخیت داشته باشد، اما باید این نکته را نیز در نظر گرفت که از دید رومیان، ماجرای شکل‌گیری رم، داستانی است از آفرینش، از همین رو است که حتی قدیس آگوستین که با فرهنگ رومی سرستیز دارد، در فصل پانزدهم کتاب *شهر خدا* داستان روم را برابر داستان آفرینش نهاده و هایبل و قابیل را با رموس و رمولوس قیاس کرده است: «بنیانگذار شهر زمینی برادرکش بود، رم نیز به همین نحو بنیان نهاده شد، بدان هنگام که رموس به دست برادرش رمولوس کشته شد و تاریخ روم بر این گواه است»^۱ (آگوستینو ۵).

بحث و بررسی

بنیان‌های حماسی شاهنامه و انثید
درباره تطبیق شاهنامه و انثید تاکنون اثر مجزایی به طبع نرسیده است و محققان تنها به برخی مضامین مشترک اشاره کرده‌اند، برای مثال هاله زرگزاده مقاله‌ای با عنوان «شاهنامه انثید و تقابل برخی مضامین جنگ» ارائه داده و در آن به موضوع نبرد در دو کتاب پرداخته است. (رک، همایش دوسالانه ادبیات فارسی گیلان، بهار ۸۷). میرجلال‌الدین کزازی در مقایسه‌ای کلی پیرامون حماسه‌های غرب و شاهنامه نوشته است: «در ادب زنده جهانی، گذشته از شاهنامه، سه نامه پهلوانی نام برآورده‌اند: ایلید، اودیسه، انثید. اما به دور از هر گونه تنگ‌بینی و

1- Primus itaque fuit terreae ciuitatis conditor fratricida...Sic enim condita est Roma, quando occisum Remum a fratre Romulo Romana testatur historia. (Agostino, XV, 5)

خشک‌اندیشی و پیشداوری، اگر سخن‌سنجانه و ادب‌شناسانه این هر سه را با شاهنامه بسنجیم استوار بر آن که در فرجام سنجش و پژوهش بدین راستی راه خواهیم برد که آن سه نامه پهلوانی نه در چونی و نه در چندی همتا و همتراز شاهنامه نمی‌توانند بود» (کزازی ۵). منابع غربی نیز منحصر به بررسی صرف اثیداند، اما در زمینه تطبیق شاهنامه و اثید تا کنون اثر مجزایی منتشر نشده است.

در تطبیق بنیان‌های حماسی اثید و شاهنامه، شخصیت‌های اساطیری نقش عمده‌ای دارند. کلیدی‌ترین شخصیت اثید، یعنی اثاس، که بنیانگذار پادشاهی روم و جد اعلی رومیان است با کیومرث، سیاوش، کیخسرو پادشاهان اساطیری ایران و رستم قهرمان اصلی شاهنامه سنجیدنی است. چرا که وی یک‌تنه نقش پادشاه بنیانگذار و پهلوان بی‌همورد و دلیر پارسا را بر عهده دارد و در واقع ملغمه‌ای از شخصیت‌های گوناگونی است که در قالبی واحد تجلی یافته است. کیومرث در یسنای ۲۶ بند دهم نخستین بشر معرفی شده است: «فروهرهای مردان، زنان پاک و فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر را می‌ستاییم.» برابر اوستا کیومرث نخستین کسی است که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فراداد و اوست مؤسس خانواده ایرانی و نژاد ایران از پشت اوست و رسم پرستش از او بماند. (اوشیدری ۴۱۴)

وانگهی نسب‌نامه خدای‌گونه اثاس قهرمان رومی چنین است: حاصل پیوند ژوپیتتر، خدای خدایان با الکترا (Electra) که پسری به نام داردانوس (Dardanus) بنیانگذار داردانیا (Dardania) است، با باتیا (Bateia) شاهزاده فریج، ازدواج می‌کند و بدین قرار خاندان پادشاهی ترویا شکل می‌گیرد. پنج نسل بعد یکی از نوادگان ایشان که انکیز (Anchises) نام دارد با ونوس الهه زیبایی (معادل آفرودیت یونانی) در می‌آمیزد و از این پیوند اثاس زاده می‌شود. (باکیه‌لی ۶۴۰) قابل ملاحظه است که نسب اثاس از دو طریق به خدایان اتصال می‌یابد، یعنی یکبار به واسطه ژوپیتتر و بار دیگر از طریق ونوس، بدین گونه ایزدی برتر و یک ایزد بانو (الهه) او را در تبار والای خویش شریک می‌سازند و این حاکی از عظمت اثاس در چشم یونانیان و رومیان است.

از این رو است که ویرژیل در کتاب نخست اثید از زبان ونوس با ژوپیتتر سخن می‌گوید و آن دو را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد، ونوس رهایی فرزند خود را از ژوپیتتر چنین

درخواست می‌کند:

adloquitur Venus: 'O qui res hominumque deumque
aeternis regis imperiis, et fulmine terres,
quid meus Aeneas in te committere tantum,
quid Troes potuere, quibus, tot funera passis,
cunctus ob Italiam terrarum clauditur orbis?
Certe hinc Romanos olim, volventibus annis,
hinc fore ductores, revocato a sanguine Teucris,
qui mare, qui terras omni ditione tenerent,
pollicitus, quae te, genitor, sententia vertit? (Aeneid, I, 229-237)

«ونوس گفت: هان ای تو که امور آدمیان و خدایان را همواره در دست داری و جهان را با آذرخش به هراس در می‌افکنی، ائاس من و همه این اهل ترویا چه آسیب و گزند به تو می‌توانستند رسانند؟ که پس از بلایای بسیار تمام زمین در برابر ایشان در بسته است. چرا باید در جستجوی ایتالیا باشند؟ و تو مرا وعده چنین داده بودی که از خون تئوکروس پس از گذشت سالیان بسیار نژاد رومیان پدید خواهد آمد و بر دریا و خشکی فرمان خواهد راند، پس، هان ای پدر، چه سان از سخن خود روی گردانی؟» (ویرژیل ۲۲۹-۲۳۷)

بدین گونه شخصیت ائاس را می‌توان حاصل نوعی آواتارا (Avatara) دانست، آواتارا در فرهنگ سانسکریت چنین تعریف شده است: «نزول، هبوط...حلول یا تشخیص الوهیت، نزول هر ایزدی از آسمان به زمین با اشکال یا صور گوناگون به ویژه ظهور یا تعیین ویشنو در ده مظهر» (جلالی نائینی ۱۹۱).

ازدواج ونوس با انکیز پدر ائاس در واقع شکلی از آواتارا در فرهنگ یونان و روم است و فرزند حاصل از این ازدواج نیمه‌خدا (به اصطلاح یونانی hemitheoi) خواهد بود. اما کیومرث در اساطیر ایران و به تبع آن سخن فردوسی نماینده مراحل آغازین تمدن بشر است:

جهان گشت با فر و آیین و آب
که گیتی جوان گشت از آن یکسره

چو آمد به برج حمل آفتاب
بتابید از آن سان ز برج بره

کیومرث شد بر جهان کدخدای
 سر بخت و تختش بر آمد به کوه
 ازو اندر آمد همی پرورش
 به گیتی درون، سال سی شاه بود
 همی تافت زو فر شاهنشاهی
 دد و دام و هر جانورکش بدید
 نخستین به کوه اندرون ساخت جای
 پلنگینه پوشید خود با گروه
 که پوشیدنی نو بد و نو خورش
 به خوبی چو خورشید بر گاه بود
 چو ماه دو هفته ز سرو سهی
 ز گیتی به نزدیک او آر مید.
 (فردوسی ۲۴)

قیاس انثاس با کیومرث وقتی معنا می‌یابد که روم را چنان‌که در سخن آگوستین گفته شد، چونان جهانی مجمل در نظر بگیریم. اما از سوی دیگر انثاس لقب پیوس (Pius) دارد و از بسیاری جهات با کیخسرو پادشاه اساطیری سنجیدنی است.

کیخسرو در اوستایی کوی هئوسروه (kavi hausravah) و در سانسکریت سوسروس (susravas) و در پهلوی کی هسرو بوده است، این واژه در اصل به معنای خوش‌آوازه و نیک نام است. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل کیخسرو)

کیخسرو بزرگترین پادشاه کیانی و نماد فرمانروایی آرمانی در ایران است، او پادشاهی پاک‌زاد و پاک‌روش است که به پاس پاکی زنده به جهان برین می‌رود. کیخسرو در فرهنگ باستانی ایران نمونه‌ای از انسان کامل است. از وی در اوستا با دو صفت یاد شده است، نخست ارشن به معنی دلیر و دیگر هن کرمه (han kerema) که به معنی استوار، یا سازنده است. (کزازی ۵۴۴)

در یشت ۱۹ (زامیاد یشت)، بند ۱۷، درباره کیخسرو چنین آمده است: «بدان‌سان که کیخسرو بر دشمن نابکار چیره شد و در درازنای آوردگاه - هنگامی که دشمن تباہکار نیرنگ‌باز، سواره با او می‌جنگید - به نهانگاه گرفتار نیامد. کیخسرو سرور پیروز، پسر خونخواه سیاوش دلیر - که ناجوانمردانه کشته شد - و کین‌خواه آغریث دلیر، افراسیاب تباہکار و برادرش گرسیوز را به بند درکشید». (دوستخواه ۴۹۹)

انثاس در فرهنگ روم باستان قدر و منزلتی چونان کیخسرو دارد، اتوره پاراتوره استاد بی‌بدیل زبان و ادبیات لاتین در ایتالیا، این قهرمان رومی را چنین توصیف می‌کند: «بنیان‌نژاد نو که منشأ تأسیس رم و امپراطوری است، بنا به خواست الهی تحقق می‌پذیرد و پهلوانی کامل این وظیفه را بر عهده می‌گیرد. پهلوانی بردبار و پارسا که به از دست دادن همسر خود در ترویای ویران رضا می‌دهد، از عشق دیدو (Dido) می‌گذرد و گام به گام در برابر فرمان‌های

الهی سر خم می‌کند تا حامل اراده برین باشد.

«از این روی قهرمان اثنید، انثاس پارسا، شخصیتی نو آیین و بی‌بدیل است که تمام تجارب فلسفه عصر پس از سقراط در او جمع آمده و وی نماد والای فضایل رومی یعنی بردباری، استواری، از خود گذشتگی مردانه و آماده برای سرسپردن به خدایان است» (پاراتوره ۶۵۱)

از دیدی دیگر، انثاس در اثنید، نقش رستم را در شاهنامه بر عهده دارد، چنان‌که نبرد او با تورنوس در برابر نبرد رستم و اسفندیار قرار می‌گیرد و همان طور که پیشتر گفته شد قهرمان رومی به نوعی تلفیق شاه و پهلوان است و خصایص هر دو را در خود جمع دارد.

از رستم پهلوانی چنین نامی که در شاهنامه از دلآوری های او سخن بسیار رفته است، در اوستا اثری دیده نمی‌شود و در متون پهلوی نیز جز یکی دو بار از او نشانی نیست، پهلوان متون دینی کهن گرشاسب است که پیوند رستم به او می‌رسد و در روایتی گرشاسب گرز خود را به رستم می‌سپارد.

برخی بر این عقیده‌اند که رستم پیرو آیین کهن زردشتی است و با گشتاسب و اسفندیار که در متون دینی حامی آیین زردشت‌اند، همداستانی ندارد و از این رو در آن متون نامی از او نرفته است.

بعضی نیز بر این باورند که رستم در اصل قهرمان داستان‌های سکایی است و اخبار مربوط به او در شاهنامه با داستان های دیگر التقاط یافته است. (آموزگار ۶۵)

به هر روی در شاهنامه، رستم پهلوانی است که بقای شاهنشاهی ایران را تضمین می‌کند و هرگاه ایران زمین در خطر می‌افتد، پهلوان وارد کارزار می‌شود. انثاس نیز در اثنید پهلوان-شاهی است که ایجاد و در نتیجه، بقای امپراتوری روم بدو باز بسته است، دانتی آلیگیئری در سرود ششم کتاب بهشت در کمندی الهی بدین مطلب اشاره دارد (دانتی، بهشت، سرود ۶).

مددجویی از نیروهای برتر

از دیگر خصایص مشترک رستم و انثاس، ارتباط آن دو با سپهر است، انثاس هر گاه در امری در می‌ماند و به مخاطره می‌افتد از ونوس یاری می‌جوید و رستم را سیمرغ یار و غمخوار است.

سیمرغ پدر رستم، زال را پرورده است و زال به نوعی فرزندخوانده اوست. انثاس نیز با ونوس پیوندی دیرین دارد و فرزند او به شمار می‌رود.

در شاهنامه یکی از واسطه‌های پیوند با عالم غیب به ویژه درباره رستم و خاندان او، سیمرغ است، همچنین پیش از این گفته شد که سیمرغ را از آن حیث که یاری‌رسان زال و رستم است با ونوس که در انثید دستگیر ائناس و پدر اوست می‌توان سنجدید، لکن سیمرغ خارج از این دیدگاه و به طور مطلق از آن رو که نماد پزشکی است نقشی چونان آسکلپیوس (Asklepios)^۱ در اساطیر یونان دارد. در عهد کهن، روحانیان و موبدان علاوه بر وظایف دینی به پزشکی نیز می‌پرداخته‌اند و در مداوا و پیشگویی از پرندگان استفاده بسیار می‌کرده‌اند، بدین سبب نام سیمرغ را از آن حکیمی دانا دانسته‌اند، بنابراین تصور می‌رود که یا حکیم مزبور نام خود را از آن پرنده افسانه‌ای ستانده باشد و یا شهرت او باعث شده است که سیمرغ را به نام او بخوانند (اوشیدری ۳۴۰).

در متون پهلوی آشیانه سیمرغ بر فراز درختی درمان بخش است که در «دریای فراخکرد» رسته، تخم همه گیاهان (harwisptoxmag) بر آن است و در واقع خاستگاه زندگی گیاهی است (انوشه ۵۱۳).

در شاهنامه از دو سیمرغ کاملاً متفاوت سخن رفته است؛ یکی پرنده‌ای عظیم‌الجثه که بر فراز کوه آشیانه و نیرو و قدرتی عظیم دارد، ولی او نیز فناپذیر است. در خوان پنجم، اسفندیار به این سیمرغ برمی‌خورد و او را می‌کشد. سیمرغ دیگر، مرغی ایزدی است که بر کوه البرز آشیان دارد و زال پدر رستم را پرورش داده است. به دلیل حمایت‌های سیمرغ از خاندان رستم عده‌ای بر این باورند که این مرغ فرشته نگهبان یا توتم قوم سکا یا همان اسکیت‌هاست (یاحق‌ی ۲۶۷).

ونوس در انثید همواره نگهبان و دلسوز ائناس در مخاطرات است که این را می‌توان ناشی از مهر مادری او دانست. این وجه نگهبانی منحصر به انثید نیست، بلکه در ایلیاد نیز ونوس برای دفاع از فرزند خود در نبرد با دیومدس (Diomedes) وارد کارزار می‌شود و حتی زخم بر می‌دارد:

τὴν δ' ἡμείβετ' ἔπειτα φιλομειδῆς Ἀφροδίτη:
οὐτά με Τυδέος υἱὸς ὑπέρθυμος Διομήδης,
οὐνεκ' ἐγὼ φίλον υἷὸν ὑπεξέφερον πολέμοιο
Αἰνείαν, ὃς ἔμοι πάντων πολὺ φίλτατός ἐστιν.

۱- فرزند آپولو و کرونیس (Coronis) که از تبار پریان است.

οὐ γὰρ ἔτι Τρώων καὶ Ἀχαιῶν φύλοπις αἰνή,
ἀλλ' ἦδη Δαναοὶ γε καὶ ἀθανάτοισι μάχονται. (Iliad, V, 375-380)

«آفرودیت (ونوس) عاشق‌پیشه، بدو (خطاب به دیون مادر ونوس) پاسخ داد: دیومدس مغرور فرزند تیدئوس بر من زخم زد، چرا که می‌خواستم فرزند محبوب خویش انئاس را از آوردگاه برون کشم، هم او که در چشم من محبوب‌ترین تمام آدمیان است. این نبرد هول‌انگیز دیگر میان ترواییان و آکاییان بر پا نیست، بل یونانیان اکنون با نامیرایان سر ستیز دارند» (هومر ۳۸۰-۳۷۵).

جالب توجه است که ونوس در انئید، در طرفداری از فرزندش انئاس به ماجرای درگیری خود با دیومدس و زخم برداشتنش اشاره می‌کند و از ژئوس برای انئاس طلب یاری می‌کند. دیومدس هم چونان انئاس به ایتالیا مهاجرت کرده و باز هم از کینه‌جویی دست برنداشته است:

Iuppiter haec paucis; at non Venus aurea contra
pauca refert: 'o pater, o hominum rerumque aeterna potestas
(namque aliud quid sit quod iam implorare queamus?),
cernis ut insultent Rutuli, Turnusque feratur
per medios insignis equis tumidusque secundo
Marte ruat? non clausa tegunt iam moenia Teucros;
quin intra portas atque ipsis proelia miscent
aggeribus murorum et inundant sanguine fossae¹.
Aeneas ignarus abest. numquamne leuari
obsidione sines? muris iterum imminet hostis
nascentis Troiae nec non exercitus alter,
atque iterum in Teucros Aetolis surgit ab Arpis
Tydides. equidem credo, mea uulnera restant
et tua progenies mortalia demoror arma. (Aeneid, X, vv. 18-30)

«ژوپیتر به کوتاهی سخن گفت، اما ونوس زرین (زیبا) سخن کوتاه نکرد: ای پدر، ای

۱- این واژه را به صورت fossas نیز نوشته‌اند، کونته در کتاب خود حماسه احساس (L'epica del sentimento) در باب صحت لفظ مزبور بحث مبسوطی کرده است. (کونته ۱۵۷)

آنکه بر آدمیان و اشیاء سلطه ابدی داری (حال که چنین است جز تو از که تمنا کنیم)، می‌بینی که چگونه روتول‌ها به گستاخی و تورنوس به تکبر در میانه میدان اسب می‌تازند و با پشتیبانی مارس همه را بر می‌آشوبند؟

دیگر دیوارهای بسته، تئوکرها را پاس نتوانند داشت. چرا که آنان پشت درها می‌جنگند و بر فراز دیوارهای لغزان و در خندق‌ها خون موج می‌زند. ائاس بی‌خبر از اینجا دور است و تو می‌خواهی که این حصار پایان گیرد؟ دیگر بار دشمن در کنار دیوارهای ترویا که در آستانه تولدی دوباره است، کمین کرده است. دگر بار از آرپیس اتولیا دشمن تئوکرها (ترواییان)، فرزند تیدئوس (دیومدس) به پا خاسته است. می‌پندارم که زخم‌هایم بر جای ماند و من که دخت توام از میرایی در انتظار زخمم» (ویرژیل ۳۰-۱۸).

نزدیکی نقش ونوس در انئید با سیمرخ در شاهنامه بیش از همه جا در جنگ با تورنوس (Tornus) آشکار می‌شود، تورنوسی که نبرد او با ائاس در حکم نبرد سرنوشت ساز رستم و اسفندیار تواند بود.

ونوس وقتی ائاس را پس از جنگ با تورنوس زخم‌خورده و خسته‌جان می‌یابد، خود را به چکاد کوه ایدا (Aida) می‌رساند و گیاهی را که خاصیت درمانی معجزه‌آسا دارد، مخفیانه به پزشک ائاس، یاپیکس، می‌دهد و بدین گونه ناسورهای آن پهلوان به یکباره بهبود می‌یابند و محو می‌گردند (ویرژیل ۱۲). ماجرای سیمرخ نیز در نبرد رستم و اسفندیار چنین است؛ زال پر سیمرخ را آتش می‌زند و او را احضار می‌کند، سیمرخ زخم‌های رستم و رخس را درمان می‌کند بدان سان که گویی زخمی در کار نبوده است.

چنان‌که گفته شد، نبرد رستم و اسفندیار را می‌توان به هم‌وردی تورنوس و ائاس ماننده کرد. تورنوس که از عناصر بارز در شکل‌گیری داستان‌های انئید است، شخصیتی اسطوره‌ای دارد. وی فرزند پادشاهی به نام داونوس (Davnus) و یک پری با نام ونیلیا (Venilia) است. ماجرای هم‌وردی تورنوس و ائاس را با نبرد هکتور و آشیل در کتاب بیست و دوم ایلیاد قیاس کرده‌اند، در این مقایسه سبک سخنوری هومر کلاسیک و شیوه ویرژیل نزدیک به سبک رمانتیک است (تورولا ۶۹).

از مشابهت‌های شخصیتی اسفندیار و تورنوس غلبه و استیلای تقدیر بر آنان و ظهور نشانه‌های نامیمون است. اشتر اسفندیار در آن هنگام که عازم سیستان است، در راه می‌خواهد و این همانا نشانه بداختری است؛ از سوی دیگر پرنده‌ای بداختر و شوم در پیش جوتورنا خواهر تورنوس ظاهر می‌شود و او را از فرجام ناخوشایند برادر آگاه می‌سازد (باکیه‌لی ۶۰۲).

اسفندیار و تورنوس هر دو از دامی که تقدیر برای آنان افکنده است، خبر می‌یابند، اما این آگاهی دیر حاصل می‌شود تا این دو پهلوان مقهور تقدیر شوند، تورنوس و اسفندیار هیچکدام شخصیت‌های منفی نیستند و گناهشان معارضه با تقدیر است، تورنوس در پاسخ به انثاس از این حقیقت خبر می‌دهد:

Ille caput quassans: Non me tua fervida terrent

dicta, ferox, di me terrent et Iuppiter hostis. (Aeneid, XII, 894-895)

«او سر تکان داد و گفت: سخن دژم و هراس‌انگیز تو مرا نترساند، بل من از دشمنی ژوپیتر در هراسم» (ویرژیل ۸۹۴-۸۹۵).

«تورنوس جوانی است نیرومند و گشاده‌دست که خدایان را سپاس می‌دارد و آماده‌سر فرود آوردن در برابر ایشان است، چرا که به خدایان ایمان دارد، وی پدر خویش را نکو می‌دارد و بدو مهر می‌ورزد و خالصانه هواخواه شاه لاتینوس و همسر او آماتاست (Amata) و ایشان را پدر و مادر خویش قلمداد می‌کند. اما تورنوس در برابر تقدیر طغیان می‌کند... و انثاس تنها چون مقهور اراده‌ی تقدیر است در نبرد به پیروزی می‌رسد» (کالتزکی ۲۴).

اسفندیار نیز چنین است، «اسفندیار رمز است برای اندیشه‌ی نخستین که در راه یزدان شمشیر می‌زند و دین‌بهی را در جهان می‌گستراند و زمزمه‌ی نیایشگران ایزدی را در همه جا رواج می‌دهد و در سرتاسر گیتی، شاهان تبه‌کار و مردمان دیوآیین و بت‌پرست را بر جای خود می‌نشانند» (جوینی ۴).

زنان در شاهنامه و ائید

این فرضیه که تهمینه در شمار پریان است، با توجه به ادب تطبیقی و اسطوره‌شناسی، می‌تواند مورد قبول واقع شود، آنسان که داستانی نظیر رستم و تهمینه درباره‌ی هرکول نیز روایت شده است (طاهری ۷۸).

هرکول که مشغول چراندن گله است، پا به سرزمین اسکوت‌ها می‌گذارد و در آنجا به علت نامساعدی هوا خود را با پوست شیر می‌پوشاند و به خواب می‌رود، چون از خواب بر می‌خیزد از گله اثری نمی‌یابد و جستجوکنان به غاری می‌رسد و در آنجا با زنی پریسا در می‌آمیزد، سپس کمان خود را نزد زن می‌گذارد چنان که رستم مهره‌ی بازوی خود را به تهمینه می‌دهد (خالقی مطلق ۶۷)، بیان فردوسی درباره‌ی شخصیت تهمینه بسیار موجزتر و محدودتر از سخن‌آرایی ویرژیل درباره‌ی دیدو است، چنان‌که فردوسی برای بیان حال تهمینه به اختصار

سخن می‌گوید (فردوسی ۳۰۳).

حال آن‌که ویرژیل بخش بزرگی از کتاب را به دیدو اختصاص داده و بارها از عشق او به انثاس سخن گفته است؛ در این میان شاید بتوان داستان وداع انثاس با دیدو و خودکشی دیدو را در شمار تأثرانگیزترین و سوزناک‌ترین صحنه‌های انثید قرار داد (ویرژیل ۳۳۰-۳۰۴). نکات مشترک بسیاری در داستان تهمینه و دیدو وجود دارد، از جمله آن‌که رستم در جستجوی اسب خود به سمندگان پای می‌گذارد و در آنجا در بند مهر تهمینه گرفتار می‌شود و انثاس در کارتاژ که دور از وطن اوست با دیدو آشنا می‌شود. در پایان نیز هر دو قهرمان به وطن خود باز می‌گردند با این تفاوت که وطن انثاس از جنس وطن موعود است نه وطن مألوف.

تهمینه دختر شاه سمندگان است و دیدو فرزند پادشاهی به نام موتو یا بلوس (Mutto, sive Bellus)، بنابراین هر دوی این زنان تبار شاهی دارند، اما تفاوت در آنجاست که سهراب فرزند رستم و تهمینه به دست پدر از میان می‌رود، ولی از دیدو و انثاس فرزندی بر جای نمی‌ماند، چرا که نسل رومیان نباید با نژاد دشمن ایشان در آمیزد.

اما وجه دیگر شخصیت انثاس در انثید وجه سیاوش‌گونه اوست، این جنبه شخصیت انثاس را می‌توان در غربت و پارسایی و نرم‌خویی او جستجو کرد. افزون بر این انثاس با لاوینیا دخت پادشاه لاتینوس ازدواج می‌کند و این به ازدواج سیاوش با جریره دخت پیران ویسه می‌ماند، چنان‌که شخصیت لاتینوس را می‌توان با پیران مقایسه کرد، نه با افراسیاب، اگر چه پیران سپهسالار است و لاتینوس پادشاه. لاوینیا هم می‌تواند از بعضی جهات فرنگیس دختر افراسیاب را در ذهن تداعی سازد.

آن‌طور که پیشتر نیز گفته شد، لقب انثاس پیوس به معنی نکوکار و پارسا است. پارسایی در مورد انثاس به معنای پیروی از اوامر خدایان و سر فرود آوردن در برابر اراده ایشان است، برای نمونه انثاس در مواجهه با دیدو با این‌که او را دوست دارد، چنان در برابر خواست خدایان تسلیم است که حاضر می‌شود معشوق خود را در دریای خطرات تنها رها کند و بدین‌گونه موجب قتل او می‌شود. ویرژیل همچنین رقت قلب و نرم‌خویی انثاس را بارها در انثید به تصویر کشیده است، از جمله در صحنه‌ای که انثاس بر بالین سرباز مقتول پالاس می‌گرید و خود را جای پدر او می‌گذارد (ویرژیل ۱۱).

اما پارسایی (pietas) در سیاوش علاوه بر این‌که مفهوم نرم‌خویی و ایمان را دربردارد، ناظر به pudor و pudicitia به معنی شرم‌آگینی، حیا و آرم است. این نوع پارسایی در داستان

سیاوش و سودابه تجلی می‌یابد و به اوج می‌رسد، گفتنی است که این داستان را می‌توان نسخه آریایی یوسف و زلیخای سامی پنداشت (کزازی ۲۴).

جنبه دیگر مشترک میان ائاس و سیاوش پیشگویی آینده است. این پیشگویی در سیاوش در خواب رخ می‌دهد و او از طریق رویا بر اسرار آینده دست می‌یابد؛ بدین گونه خواب یکی از اصلی‌ترین راه‌های پیوند با عالم غیب است. «در شاهنامه شمار خواب‌ها به نسبت داستان‌ها چندان فراوان نیست، اما نقش خواب در صحنه‌پردازی و شکل‌گرفتن بعضی از داستان‌های پهلوانی اهمیت دارد. خواب و خوابگزاری در شاهنامه روانشناسی انسان نیست، گونه‌ای غیب‌گویی است؛ خواب‌های شاهنامه اغلب پیامی دارند و پیام خواب یا در تصویر نمود پیدا می‌کند یا کسی در خواب خفته را مورد خطاب قرار می‌دهد» (کیا ۷۴)، اما این موضوع در ائاس بسیار پیچیده‌تر و خیال‌انگیزتر است؛ چرا که او با جسم خویش به عالم خاموشان و درگذشتگان پای می‌گذارد و پس از طی مراحل بسیار با روح پدر خویش ملاقات می‌کند^۱ (ویرژیل ۶۷۹). از سوی دیگر پیشگویی سیاوش ناظر به وضع خود اوست و خبر از آینده‌ای نزدیک می‌دهد، حال آن‌که ائاس از طریق پدر خود آنکیز از آینده درخشان نژاد رومی و عظمت و اعتلای آنان در قرن‌ها بعد سخن می‌راند و در همین جاست که او ظهور آگوستوس را پیش‌بینی می‌کند:

hic uir, hic est, tibi quem promitti saepius audis,
Augustus Caesar, diui genus, aurea condet
saecula qui rursus Latio regnata per arua
Saturno quondam, super et Garamantas et Indos
proferet imperium; iacet extra sidera tellus...

(ویرژیل ۷۹۵-۷۹۱)

«این مرد، این است آن‌که وعده‌اش را بسیار شنیدی، سزار آگوستوس، فرزند خدایگان. او که سرزمین‌های لاتزیو را که روزی ساتورنوس بر آن فرمان می‌راند به عصر زرین خواهد برد. شاهنشاهی را فراتر از قلمرو گرامانت و ایندوس خواهد کشید، به هر جایی که زمین ورای ستارگان بخصبد.»

1- uenisti tandem, tuaque exspectata parenti uicit iter durum pietas? datur ora tueri, nate, tua et notas audire et reddere uoces? (Aeneid, VI, vv. 687-689)

ارتباط قهرمانان شاهنامه با عالم غیب علاوه بر خواب دیدن، از طرق دیگر از جمله به واسطه سروش ممکن می‌شود، سروش یکی از مهمترین ایزدان آیین مزدیسناست، او از ایزدانی است که در قیامت بهر حساب و میزان گماشته می‌شود. سروش در اوستا سرئوش^۱ و به معنی اطاعت و فرمانبرداری است و واژگانی امثال سرود و سرایش نیز از این ریشه اشتقاق یافته‌اند (اوشیدری ۳۲۷).

این نوع ارتباط با عالم غیب در انثید در قالب سخن گفتن انثاس با خدایان ظهور می‌یابد؛ اما گاهی قهرمان داستان برای اخبار از غیب از واسطه‌ای بهره می‌جوید، چنان‌که در کتاب ششم سیبلا (Sibilla)^۲ که کاهنه‌ای پیشگوست، انثاس را برای نزول به عالم ارواح رهنمون می‌سازد.

بنیان نهادن شهرها

جنبه دیگر اشتراک میان سیاوش و انثاس، بنیان نهادن و پی‌افکندن شهرهاست. در شاهنامه سیاوشگرد شهری شگرف است که سیاوش پی می‌افکند، در بعضی از نسخ شاهنامه پی‌افکندن شهری دیگر نیز به نام گنگ دژ به سیاوش نسبت داده شده است، اما از دید نمادشناسی پذیرفتنی نیست که سیاوش دو شهر باشکوه و بی‌همانند ساخته باشد، زیرا یکی از ویژگی‌های نماد این است که نمونه برترین و در گونه خویش بی‌همتا است و هرگز در یک زمان دو نماد برای یک چیز روا نمی‌باشد، بر این پایه می‌توان پنداشت که گنگ‌دژ نام دیگر سیاوشگرد است. (کزازی، ۴۱۷)

۱- از ادعیه مختص سروش یکی سروش باژ است که در بامداد پس از برخاستن از خواب خوانده می‌شود به همین مناسبت آن را نیرنگ دست شو هم می‌نامند یعنی نمازی که در صبح در وقت دست و رو شستن می‌خوانند. در واقع سروش باژ سپاس و درودی است که بامداد پس از سپری شدن تیرگی شب به سروش فرشته‌ای که رقیب تیرگی شب است، تقدیم می‌شود (پور داوود ۸۳).

۲- Sibilla دانه در کمدی، کتاب بهشت، سرود سی و سه از سیبلا سخن رانده است:

Così la neve al sol si disigilla
così al vento nelle foglie levi
si perdea la sentenza di Sibilla.

(دانه، بهشت، ۳۳)

چنین است که برف در آفتاب آب می‌شود و چنین بود که غیب‌گویی‌های سیبلا بر اوراق سبک دستخوش باد می‌شدند. (شفا، بهشت، ۱۶۲۶)

از سوی دیگر ائناس بنیانگذار شهر لاونیوم (Lavinium) است، شهری که نام خود را از لاونیا همسر ائناس به یادگار دارد. لاونیوم از کهن‌ترین شهرهای لاتزیوم بین اوستیا (Ostia) و آردنا (Areda) است، جایی که در ایتالیای امروز پراتیکا دی ماره (Pratica di Mare) خوانده می‌شود. این شهر تا پایان دوره جمهوری در روم رونقی داشت و پس از آن دوره تا پایان عصر امپراطوری معابد آن مورد تقدیس بود. جنبه دیگر سیاوشی ائناس ازدواج او با لاونیا دختر پادشاه لاتزیوم، لاتینوس است. این ازدواج را می‌توان با پیوند سیاوش با جریره دختر پیران ویسه و فرنگیس دختر افراسیاب در قیاس آورد. در این جایگاه اگر چه لاونیا از نظر بافت حماسی با فرنگیس دختر افراسیاب همسانی‌های فراوان دارد، اما پدر او لاتینوس هرگز با شخصیت بدکنش افراسیاب در متون کهن ایرانی و شاهنامه سنجیدنی نیست و حداکثر می‌توان او را با پیران ویسه که مردی حکیم و بردبار است سنجید.

لاتینوس پادشاه ساکنان بومی ایتالیا و قهرمان نام‌بخش (eponymos)^۱ لاتین‌هاست. روایات یونانی‌گرا او را فرزند اولیس (ادیسه) و سیرس (Circe)، ساحره اساطیری، می‌دانند. اما در روایات لاتینی مآب پدر لاتینوس، فائوس (Faunus) و مادرش ماریکا (Marica) نام دارند. فائوس از خدایان روستایی کهن ایتالیک و شبیه به پان یونانی و ماریکا نام یکی از پیران و یا الهه میتورنو (Miturno)، شهری در ناحیه لاتزیوم است (دی ساکو ۶۶) برابر روایت اثنید لاتینوس از ائناس استقبالی شایان می‌کند و مطابق توصیه پیش‌گویان بر آن می‌شود که دختر خویش لاونیا را که نامزد تورنوس است به ازدواج ائناس درآورد و به همین سبب موجب کینه‌جویی میان تورنوس پادشاه روتول‌ها (Rutuli) و ائناس پادشاه تازه وارد می‌گردد.

لاتینوس در اثنید به نوعی نقش پیران ویسه را در شاهنامه برعهده دارد، با این تفاوت که او در اقلیم خود شاه است و پیران سپهسالار عالی مقام که در حکم وزیر می‌باشد. پیران مردی دلاور و عاقل و رحیم و در عین حال فرمانبردار و مطیع و وطن دوست بود و با آن‌که خونریزی‌ها و بدکاری‌های افراسیاب را به نظر خوب نمی‌نگریست، هنگامی که توران را در خطر می‌یافت مردانه می‌کوشید. مثلاً با آن‌که به سیاوش و کیخسرو فراوان مهر می‌ورزید، همین‌که دانست کیخسرو به یاری گیو گریخته است با سپاهیان خود از پس او تاخت (صفا ۶۰۴). جریره دختر پیران ویسه را در داستان سیاوش می‌توان با لاونیا قیاس کرد، هر چند صحیح‌تر آن است که بگوییم لاونیا جنبه‌هایی از شخصیت جریره و فرنگیس را

۱- به کسی گویند که قومی یا ملتی یا جایی نام از او می‌گیرد.

همزمان در خود جمع آورده است.

فردوسی از جریره سخن چندانی به میان نیاورده است و در داستان ازدواج او با سیاوش تنها ماجرا را از دید مردانه سیاوش نگریسته و هیچ اشاره‌ای از نظر جریره بدان پیوند به میان نیاورده است:

سیاوش چو روی جریره بدید وش آمدش خندید و شادی گزید
همی بود با او شب و روز شاد یامد ز کاووس و دستانش یاد
بر این نیز چندی بگردید چرخ یاووش را بد ز نیکیش برخ.
(فردوسی ۴۱۴)

با این حال یکی از بخش‌های کوتاهی که در شاهنامه به جریره اختصاص یافته است، اهمیت فراوان دارد و آن خواب دیدن جریره است، چرا که در شاهنامه تنها از خواب دیدن دو زن سخن رفته است: کتایون بانوی گشتاسب و جریره مادر فرود (خجسته ۹۱). همسر دیگر سیاوش فرنگیس جایگاه والاتری در شاهنامه دارد، از وی در اوستا نامی به چشم نمی‌آید، ولی در نوشته‌های پهلوی نام او به صورت ویسپان فریا (Wispan-friya) آمده است (بهار ۱۹۵).

فردوسی مراسم ازدواج فرنگیس را بر خلاف جریره با آب و تاب فراوان نقل کرده است که این حکایت‌پردازی نشانگر ارج و قدر او نزد سخنسرا است، چرا که فرنگیس از یک سو شاه‌دخت و از سوی دیگر مادر کیخسرو یکی از گرانقدرترین شاهان سلسله کیان است. بدین وصف فرنگیس از آن حیث که مادر کیخسرو است با لاونیا و فرزند او آسکانیوس (Ascaius) سنجیدنی است، آسکانیوس مطابق روایات کهن بنیانگذار شهر آلبا لونگا (Alba longa) است که می‌توان آن را پدر رم خواند، اما این مطلب که آسکانیوس فرزند لاونیا باشد در بعضی روایات نیامده است و از همین روست که در انثید، آسکانیوس، که از او با نام یولوس (Iulus)^۱ نیز یاد شده است، همراه با پدر خود انثاس به خاک ایتالیا پا می‌گذارد و در زمان ازدواج وی با لاونیا، مردی بالغ است. (Antichità classica, 768) اما یکی از مسائلی که در ازدواج سیاوش با جریره و فرنگیس و ازدواج انثاس با لاونیا مطرح است؛ چند همسری و تک همسری است، علاوه بر چند همسری در داستان سیاوش، از خویدوده یا ازدواج با محارم نیز می‌توان نشان یافت، از جمله آنجا که سودابه قصد دارد، یکی از دختران کاووس را به

۱- خاندان اشرافی یولیوس سزار (کایزار) با نام جنس یولیا نام خود را از این فرزند انثاس ستانده‌اند.

همسری سیاوش درآورد. خویدوده در متون کهن ایرانی سابقه‌ای فراوان دارد؛ از جمله در زاداسپرم می‌خوانیم:

«خویدوده کنید که برای ادامه نسل پاک بهترین کارهای زندگان و عامل نیکزایی فرزندان است» (گزیده‌های زاداسپرم ۳۷) همچنین در ارداویراف‌نامه فصل دوم درباره ویراز که مردی وارسته است آمده است: «و ویراز هفت خواهر داشت و هر هفت خواهران برای ویراز همچون زن بودند» (ژینو ۴۳). اما از خویدوده در انثید اثری نیست و هیچ یک از قهرمانان آن کتاب بدین کار دست نمی‌یازند، اگر چه این روال در اساطیر کهن یونان در میان خدایان دیده می‌شود، چنان‌که هرا را خواهر و همسر زئوس خوانده‌اند (فاطمی ۷۱).

نتیجه

شخصیت انثاس که مرکزی‌ترین و اصلی‌ترین قهرمان انثید ویرژیل است، می‌تواند از جهات گوناگون با قهرمانان شاهنامه فردوسی سنجیدنی باشد، چرا که شاهنامه به لحاظ حجم اثر و دوره تاریخی‌ای که در بر می‌گیرد بسیار مفصل‌تر از نمونه‌های حماسه کلاسیک غرب چون ایلید و ادیسه و به تبع آن‌ها انثید است و از این رو تمرکزی که در کتابی نظیر انثید بر قطب اصلی حماسه یعنی انثاس قرار دارد، در شاهنامه در میان شخصیت‌های گوناگون تقسیم شده است.

چرا که حماسه ویرژیل حماسه‌ای مصنوع و برساخته است که در آن شاعر به دنبال توجیه دلایل استیلای رومیان بر سایر ملل می‌گردد و بنیان افکندن روم را به اراده ازل و ابدی خدایان نسبت می‌دهد و به همین علت است که وی وجوه گوناگون را در فردی واحد با نام انثاس جمع کرده است تا او را نماد و مثل اعلی فضایل روم بداند و مورد ستایش قرار دهد.

اما فردوسی بر روایات شفاهی که طی قرون و اعصار سینه به سینه نقل شده یا در کتبی نظیر خدای‌نامه گردآوری شده‌اند، اتکا دارد و به نظم آن سخن‌های دیرینه می‌پردازد.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که گستره خلاقیت شاعر در انثید و شاهنامه متفاوت است و میزان همخوانی‌ها و همسانی‌های قهرمانان اساطیری در دو کتاب تا بدان حد نیست که بتوان یک شخصیت را بدیل دیگری دانست، یا از وجود شخصیتی واحد که تغییرات صوری و ظاهری یافته، است سخن راند.

البته بدیهی است که این مطلب در باره خدایان المپ که در انثید راه یافته، و جملگی در شمار تبار خدایان مورد ستایش اقوام هند و اروپایی‌اند و همگی دارای پیشینه اسطوره‌شناختی

همسان با خدایان کهن هند و ایرانی‌اند، صدق نمی‌کند و بنابراین باید مسأله خدایان را در این قیاس استثنا کرد.

شخصیت اسطوره‌ای ائناس که در انئید بنیانگذار تمدن روم و وارث نسب پادشاهی و خدای‌گونه است، در شاهنامه فردوسی بدیل‌های گوناگون دارد؛ به طوری که می‌توان او را به تنهایی در برابر کیومرث، سیاوش، کیخسرو و رستم نهاد، چرا که او هم شاهی بنیانگذار و تمدن‌ساز است و هم پهلوانی پارسا و دلیر، در تمدن‌سازی به کیومرث می‌ماند و در پارسایی به سیاوش، از دید قدر و منزلت و به یاری‌رسانی‌اش به بقای سلسله پادشاهی تروییا چونان کیخسرو، پادشاه کیانی است و از نظر پهلوانی با رستم در سنجش می‌آید.

اهمیت شخصیت ائناس به حدی است که سایر شخصیت‌های انئید همگی به سبب ارتباطی که با او دارند و تقابلی که در برابر وی ایجاد می‌کنند، بروز می‌یابند و در روند داستان تکامل می‌پذیرند.

لاوینیا از آن حیث که همسر ائناس است و لاتینوس به جهت هم‌کنشی با او در انئید برجسته می‌شوند و تورنوس به دلیل دشمنی و ستیز با ائناس به یکی از بازیگران اصلی کتاب مبدل می‌گردد. بدین ترتیب قیاس و سنجش شخصیت‌های اساطیری انئید و شاهنامه باید بر اساس محوریت و مرکزیت ائناس صورت گیرد و پیوندهای آن‌ها با توجه به نقشی که در تکامل، درون مایه حماسی دارند، بررسی شود.

از سوی دیگر در سنجش اثر ممتاز حماسه ایرانی و نمونه‌های حماسه کلاسیک غربی، باید تعریف حماسه و رویکرد شاعر به حماسه‌پردازی در این دو فرهنگ را مد نظر داشت؛ در این راستا دریافت تعبیر حماسه‌پردازی غرب از طریق تعمق در منابع اصیل چونان بوطیقای ارسطو ممکن است.

در پایان باید افزود که اگرچه انئید و شاهنامه در دو فضای فرهنگی متفاوت و در دوره‌های زمانی مختلف پدید آمده‌اند، اما در میان بنیان‌های حماسی این دو کتاب، شباهت‌های فراوان به چشم می‌آید که حاکی از پیوندهای فرهنگی کهن میان دو ملت تمدن‌ساز ایران و روم دارد.

Bibliography

Agostino. (2002). *La città di Dio*. (City of God) D. Gentili: Città Nuova, 2002

- Alighieri, Dante. (1979). *La Divina Commedia*. a cura di Natalino Sapegno. (The Divine Comedy. Edited by Natalino Sapegno). Firenze: Argano
- . (2003). *Paradiso*. (paradise). Paradiso. Firenze: La nuova Italia Editrice.
- Amuzegar, Zhaleh. (1387/2008). *Tarikhe Asatiri Iran* (The Mythological History of Iran). Tehran: Samt publications.
- Antichità classica. (2000). *Le garzantine*. (Classic Antiquity). Torino: Garzanti.
- Anushe, Hassan. (1375/1996). *Daneshnamehye Adabe Farsi* (The Encyclopedia of Perisan Literature). vol.I. Tehran: Daneshnameh Publications.
- Aristotele. (1998). *Poetica*. (*The art of Poetry*). Tradizione di Guido Padoana. Bari: Laterza.
- Bacchielli, Adriano. (1963). *Virgilio, Eneide*. (Virgil's Aeneid). Torino: Paravia.
- Ciani, Maria Grazia-Marsilio, Avezzu` E. (2007). *Omero, Iliade*. (Homer, Illiad). Venezia: Marsilio.
- Bhar, Mehrdad. (1387/2008). *Pazuheshi Dar Asatire Iran* (A Research on Persian Mythology). Tehran: Agah Publications
- Davidsen, Olga. Trans. By Ataii, Farhad. (1378/1998). *Poet and Hero in the Shahnameh* (Shaer va Pahlavan Dar Shahnameh). Tehran: Tarikhe Iran Publishers.
- Della corte, Francesco. (1954) *Disegno storico*. (The historical disgne). Torino: Loescer.
- Di Sacco, Serio. (2000). *Il mondo latino*. (The Latin Universe). Milano: Bruno Mondadori
- Dustkhah, Khalil. (1370-1991). *Avesta, Kohantarin Sorudha Va Matnhaye Irani* (Avesta and the Most Ancient Persian Hymns and Texts). Tehran: Morvarud Publications.
- Fatemi, Saiid. (1375/1996). *Mabani Falsafi Asatire Yunan Va Rom* (The Philosophical Foundations of Greek and Roman Mythology). Tehran: Tehran Univ. Press.
- Ferdowsi, Abolghasem (1383/2004) *Shahnameh* (Shahnameh) Ed. Bertles, Y. A. Tehran: Ghoghhus Publications.
- Garbarino, Giovanna. (2001) *Storia e testi della letteratura latina* (History and Text of Latin Literature). Torino: Paravia.
- Gian Biaggi, Conte. (2007) *Virgilio, l'epica del sentimento* (Virgil and The Epic of Sentiment). Torino: Einaudi
- Jalali Naiini, Seyed Mohammad. (1375/1996). *Farhange Sanscrit* (The Dictionary of Sanscrit). Tehran: Pazuheshgahe Olume Ensani Publications.
- Juveini, Azizollah. (1374-1395). *Nabarde Andisheha Dar Hamasehye Rostam Va Esfandeyar* (Battle of Thoughts in the Combat between Rostam and Esfandeyar). Tehran: Tehran Univ. Press.

- Kazazi, Mirjaladdin. (1384/2005). *Namehye Bastan (A Letter From the Antiquity)*. Tehran: Samt Publications.
- Khaleghi Motlagh, Jalal (1372/1993). *Golranjhaye Kohan (The Ancient Salient Grives)*. Tehran: Markaz Publications.
- Kia, Khojasteh. (1384/2005). *Shanamehye Ferdowsi Va Tragdye Ateni (Shahnameh of Ferdowsi and Tragedy of Athens)*. Tehran: Elmi Farhangi Publications.
- Onesti, Calzecchi. (1967). *Introduzione all'Eneide. (An Introduction to Aeneid)*. Torino: Einaudi.
- Oreste, Badellino. (1966). *Dizionario della lingua latina. (Dictionary of Latin Language)*. Torino: Rosenberg.
- Paduano, Guido. (1998). *Aristotele, Poetica. (Aristotle's Art of Poetry)*. Guido Paduano, Bari: Laterza.
- Paratore, Ettore. (2000). *Storia della letteratura latina. (A History of Latin Literature)*. Firenze: Sansoni.
- Purdavood, Ebrahim. (1384/2005) *Khordesh Avesta (A Minor Avesta)*. Tehran: Donyaye Ketab Publications.
- Quaglia, Guglielmo. (1956). *Eneide libro III*. Roma: Societa Editrice Dante Alighieri.
- Safa, Zabihollah. (1383/2004). *Hamasehsarai Dar Iran Va Yunan. (Epic Poems in Iran)*. Tehran: Ferdows Publications.
- Taheri, Gholam Mohammad. (1379/2000). *Rostam Va Sohrab (Rostam and Sohrab)*. Tehran: Samt publisher.
- Turolla, Enrico. (1927). *Virgilio. (Virgil)*. Roma: Formiggini.
- Ushidari, Jahangir. (1386/2007). *Daneshnamehye Mazdiesna (The Encyclopedia of Mazdiesna)*. Tehran: Markaz Publications.
- Virgilio. *Aeneid*. (1973). a cura di, R. Sabbadini- L. Castiglioni. (*Aeneid* edited by R. Sabbadini- L. Castiglioni). Torino: Paravia.
- Zargarzadeh, Haleh. (1387/2008). *Shahnameh-Aeneid va Taghabole Barkhi Mazamine Jang (Shahnameh-Eneide and Corresponding of Some Content of War, in The Magazine of Biennial Conference on Persian Literature, University of Gilan,*
- Yahaghi, Mohammad Jafar. (1369/1990). *Farhange Asatir Va Esharate Dastani Dar Adabyate Farsi (The Dictionary of Narrative Mythology and Metaphors in Persian Literature)*. Tehran: Soroush Publications.